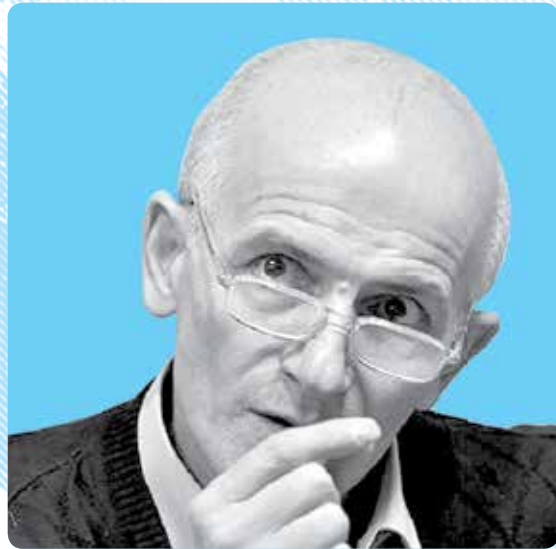


آموزش زیاد، مشارکت کم

آسیب‌شناسی مشارکت اجتماعی در جامعه آموزش دیده

دکتر مقصود فراست خواه



اشاره

جامعه ایران طی دهه‌های گذشته در ابعاد مختلف دچار تغییر و تحول شده است. تحولات جمعیتی، رشد شهرنشینی و مهم‌تر از همه، توسعه آموزش، میزان آگاهی و اطلاعات نیز امکانات ارتباطی تبادل اطلاعات و مقایسه اجتماعی با دیگر جوامع را افزایش داده و میل به موفقیت و پیشرفت را بین مردم بالا برده است. این تغییر و تحولات بر مطالبات جامعه برای مشارکت اجتماعی در تعیین سرنوشت و حل مسائل و مشکلات گریبان‌گیر هر جامعه افزوده است. اما ساختارهای اجتماعی متناسب با تحول مردم و جامعه متحول نشده‌اند. به تعبیر دیگر، محتوای جامعه عوض شده، اما شکل و ساختار آن ثابت مانده است. چنین وضعیتی و استفاده نکردن از ظرفیت‌های جامعه آموزش‌دیده، به مسئله مشارکت و تناقضات و آسیب‌های مختلفی دامن می‌زند و جامعه‌ای بی‌قرار، ناهمگن و متناقض را شکل می‌دهد.

دکتر مقصود فراست‌خواه، جامعه‌شناس و استاد «مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی» این موضوع را طی گفتاری که چندی پیش در «مؤسسه رحمان» داشت، مورد بررسی قرار داد. آنچه از نظر تان می‌گذرد، متن این گفتار است.

کلیدواژه‌ها: آسیب‌شناسی اجتماعی، مشارکت اجتماعی، جامعه آموزش‌دیده

توده بحرانی

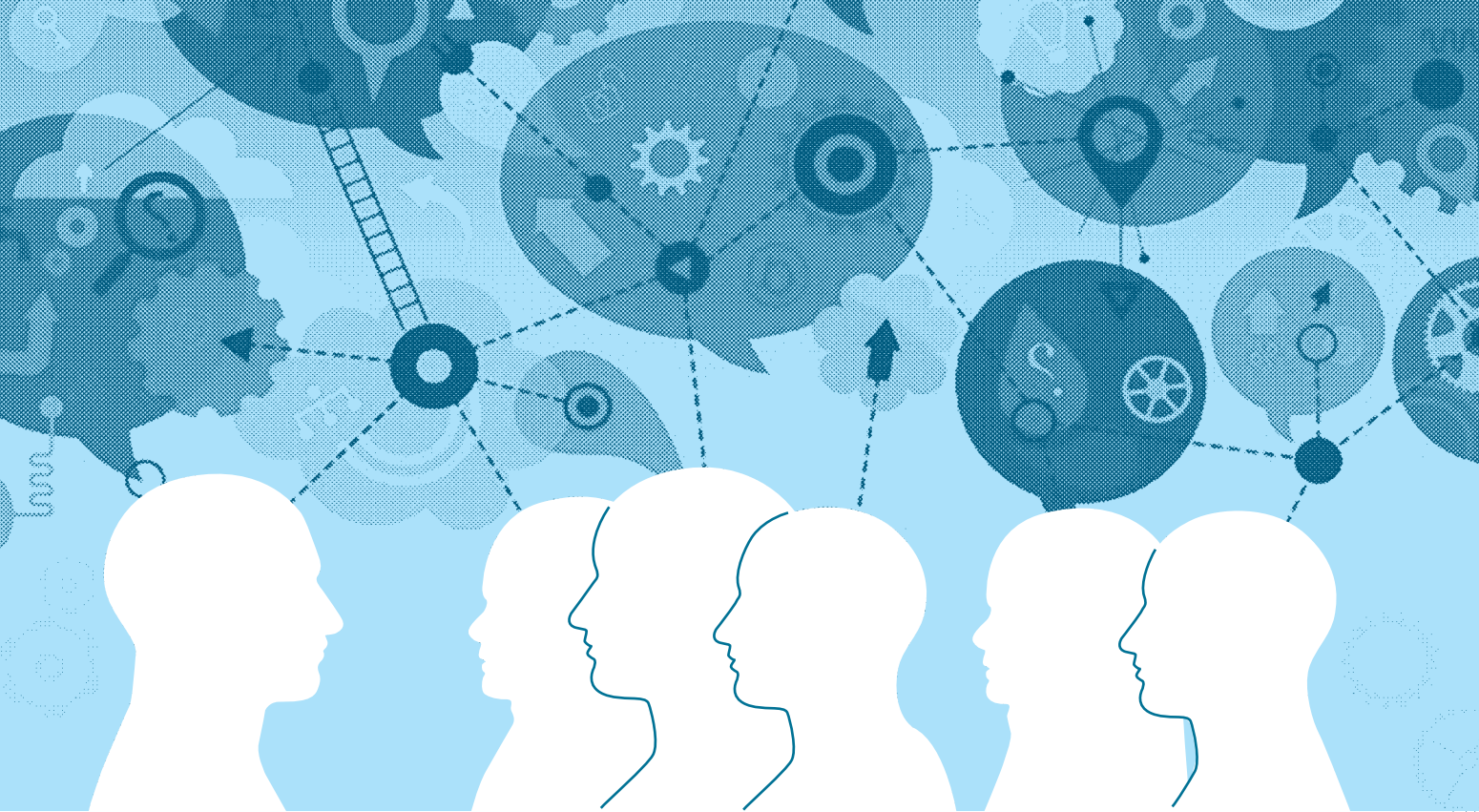
مفهوم توده بحرانی متعلق به جامعه‌شناسی «پویایی‌شناسی اجتماعی» (Social dynamics) است. منظور از توده بحرانی (big call mass) در جامعه‌شناسی این است که وقتی جرمی بزرگ می‌شود، مواد و مصالح رشد می‌کنند، و ظرفیت‌ها بیشتر می‌شوند و قصد دارند آثار تازه‌ای بروز بدهند، دچار وضعیت بحرانی می‌شود. یا وقتی موجودیتی در جامعه چگالی‌اش رشد می‌کند، مواد، مصالح و محتویات آن، از جمله آگاهی‌ها، ارتباطات، شهرنشینی و امور دیگر، به دلیل تغییر چگالی می‌خواهند از خودشان آثار و صفات تازه‌ای نشان بدهند، چون صفات جمعیتی آن دچار تغییر شده است، اگر شرایط به‌گونه‌ای فراهم نشود که بتواند آثار تازه را بروز بدهد، آن جامعه دچار بحران می‌شود.

به گمان بنده، اگر تغییرات اجتماعی در چنین جامعه‌ای مدیریت نشود و برای ظهور استعدادهای تازه (مانند نوجوان به بلوغ رسیده که قصد نشان دادن رفتارهای نو را دارد)، فرصت تازه و منظمی ایجاد نشود و ساختارهای موجود نتوانند به آن سرویس بدهند، آن را بفهمند و سیستم رسمی و ساختار سیاست‌گذاری و مدیریت با آن تغییرات بیگانه باشد و ناسازگاری داشته باشد، جامعه دچار بحران می‌شود. چرا که جامعه و ظرفیت‌های آن سال‌هاست معطل مانده. یعنی اندام‌های حرکتی آن محدود شده‌اند.

اندام‌های مشارکتی

در جامعه ایران، اندام‌های مشارکتی به گونه‌ای است که عاقلان هستند، اما عقلانیت نیست پدیده خیلی عجیب و پیچیده‌ای است. حتی گاهی این ظرفیت‌ها قطع می‌شوند و درک نمی‌شوند. چه باید بکنیم تا به خود جامعه بازگردیم؟ ما امروز باید از هم‌کنشی و هم‌اندیشی استفاده کنیم تا جامعه معطل مانده به خود برگردد، رها نشود، ظهور

نخست باید بگویم، مدت‌هاست مفهومی ذهن مرا دچار چالش کرده و موجب دغدغه خاطر من شده است. این مفهوم «توده بحرانی» است و با این پرسش مواجه هستم که آیا جامعه ایران دچار چنین وضعیتی است؟



و رو نشده است. اندازه خانواده در کشور از ۵ به ۳ کاهش پیدا کرده و ساختار آن عوض شده است.

امروز کارکرد پیشین «اجتماعی‌سازی بچه‌ها» را در خانواده نمی‌بینیم، پدرسالاری خیلی تغییر پیدا کرده و کارکرد خانواده کم‌رنگ شده است. امروز خانواده نمی‌تواند با وضعیت سنتی بچه‌ها را اجتماعی بار بیاورد. به همین دلیل بچه‌ها را به آموزش و پرورش می‌سپارند. هر چند معلم‌های بسیار خوب و مربیان و مدیران خوبی در آموزش و پرورش وجود دارند، اما نمی‌توانند از عهده این مسئولیت بریابند. چون نظام آموزشی، حافظه‌گرا و خرده‌بین و کمیت‌نگر است؛ به گونه‌ای که رقابت‌های فردی را بین بچه‌ها به شکل بدی دامن می‌زند. البته پدر و مادرها هم در آن دخیل هستند و پدر، مادر و ما متهمیم. اگر سیستم‌ها درست شوند، پدر و مادرها هم متوجه خواهند شد که چه باید بکنند. از طرف دیگر، رسانه‌ها نیز در انحصار سیستم هستند و نمی‌توانند نقش اجتماعی خود را در جهت تربیت شهروند ایفا کنند. لذا بچه‌ها اجتماعی نمی‌شوند.

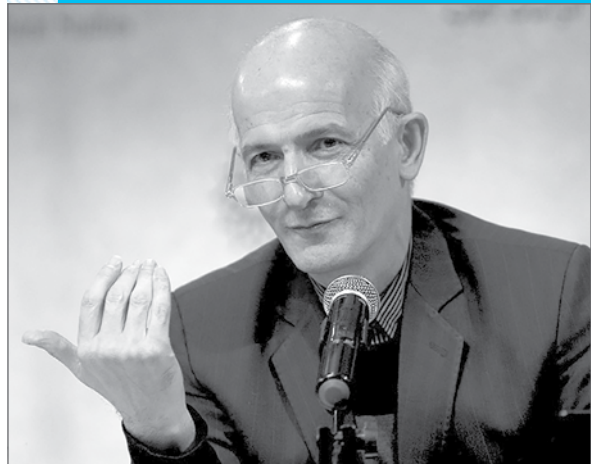
فرایند اجتماعی شدن فرزندان

بچه‌ها چه باید بکنند، در حالی که جثه‌های آن‌ها بزرگ می‌شود، نحوه ارتباطات و تحصیلاتشان عوض شده و جو و پارادایم جامعه تغییر کرده است. با این تغییرات، بچه‌ها سراغ انبوهی از رسانه‌های غیررسمی و شبکه‌های اجتماعی می‌روند. این شبکه‌ها و رسانه‌ها ظرفیت اجتماعی مهمی هستند، اما چون سرویس صحتی ارائه نمی‌شود و مدیریت درستی صورت نمی‌گیرد، یک دوئل به وجود می‌آید که حاصل آن «فیلترینگ» از بالا، و «مصرف دیجیتال» از پایین است. من به‌عنوان یک جوان پیام شبکه‌ها را «لایک» می‌کنم تا دیده شوم. بنابراین هستم، چرا چون فیلتر و قدغن است. یعنی دوئلی در جامعه به وجود می‌آید.

پیدا کند و بتواند متناسب با تغییرات درون، خودش را محقق کند. برای آنکه مورد ایراد واقع نشویم، به یک مثال علمی توجه کنید. صفات جمعیتی تغییر پیدا کرده است و مدیریت نمی‌شود، به گونه‌ای که جامعه طرحی ناتمام شده است. البته ۲۰۰ سال است که جامعه ما طرح ناتمام است و در دوره‌های اخیر نیز وضعیت پیچیده‌تر شده است. شهرنشینی در ایران به ۷۰ تا ۸۰ درصد رسیده است. در نظر بگیرید در افغانستان شهرنشینی ۲۳ درصد است که می‌تواند برای ما مقیاس باشد. بنابراین از این جهت جامعه ما متفاوت است. با توجه به تجربه چندین دهه‌ای و سده‌ای جوامع اروپایی که این امر را به خوبی تجربه کرده‌اند، حال باید سؤال کرد: این افزایش میزان شهرنشینی چه سختی‌ها و بدبختی‌هایی دارد؟ ما شهرنشینی داریم، بدون شهرنشینی. یعنی ساختارهای روستایی بدون شهر جامعه می‌خواهد پویایی‌های شهرنشینی را از خود نشان بدهد، ولی به دلیل نبود مدیریت و سیاست‌های شهری و مدنی، شهر فرصت ظهور ندارد. مکان‌های عمومی شهر، فضای اجتماعی، زیست جهان شهر، نهادهای مدنی، حوزه عمومی که عقلانیت در آن اتفاق می‌افتد تا شهر بتواند خودش را اداره و مدیریت کند، محل ظهور ندارند. در آمریکا شهرنشینی ۸۲ درصد است و در اینجا طی چهار دوره ریاست جمهوری آقایان **علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی**، **محمد خاتمی**، **محمود احمدی‌نژاد** و **حسن روحانی**، با توجه به بررسی‌هایی که تاکنون صورت گرفته‌اند، درصد شهرنشینی بسیار بالا رفته است و این تغییرات رخ داده‌اند.

بعد خانواده

جامعه اضطراب‌ها و تنش‌هایی دارد، اما منشأ این اضطراب‌ها چیست؟ بنا بر بررسی‌های صورت گرفته، خانواده نهاد مهمی است و جزو یکی دو نهادی است که در ایران دوام آورده، حفظ شده، اما زیر



بردن به درس خواندن و دانشگاه رفتن، برای رها شدن و برای تحرک اجتماعی است. می‌گویند برویم درس بخوانیم، دنیا را ببینیم، تحرکی داشته باشیم و وضعیت درآمدی‌مان را بهبود بخشیم. اما در همین موج، بچه‌هایی که درس می‌خوانند، غرق می‌شوند، آموزش عالی پولی می‌شود، و داستان‌های دیگر.

زمانی که انقلاب کردیم، متوسط سواد ۲/۶ کلاس بود و مردمی (بزرگسالانی) که انقلاب کردند، به‌طور متوسط دو کلاس و نیم درس خوانده بودند. اما در حال حاضر این شاخص چهار برابر شده است؛ یعنی ۱۰ کلاس درس خوانده‌اند. طی چهار دهه، که براساس شاخص جهانی «یونسکو» که مشخص می‌کند بزرگسالان یک کشور چقدر درس خوانده‌اند، الان چهار برابر شده است. طی چهار دهه، شاخص کلاس رفتن مردم رشد کرده که خیلی مهم است.

چرا مشارکت‌های اجتماعی؟ چالش‌ها کدام‌اند؟

در ادامه، تیترو روی مفهوم توده‌بحرانی تمرکز خواهیم داشت. می‌خواهم بگویم چرا توده‌بحرانی شده است؟

آموزش را در نظر بگیرید که به‌طور متوسط، با توجه به واریانس‌های ۸، ۹، ۱۰ است. اما با این وضعیت نابرابری در آموزش زیاد است. شاخص نابرابری آموزشی در کشور ما ۳۷/۳ درصد است، در حالی که در کشورهایی که با آن‌ها هم‌گروه هستیم، این شاخص به‌طور متوسط ۱۶/۷ است. یعنی شاخص برابری آموزشی کشورهای هم‌تای ما ۱۶/۷ است، در حالی که ما در شاخص ۳۷/۳ قرار داریم. ۱۴ میلیون نفر تحصیلات عالی هستند و ۱۰ میلیون بی‌سواد داریم. این نابرابری و شکاف آموزشی موجب تعارض و تنش اجتماعی شده است.

در نظر بگیرید، از نظر شهرنشینی ما شاهد تغییرات جهش‌وار به واسطه رسانه‌ها و پرتاب شدن به یک دنیای به شدت جهانی شده و در رقابت هستیم. مردمی با این وضعیت خواهان تحرک اجتماعی هستند، اما نظام مشارکت اجتماعی به‌طور نهادینه، مستقر نشده است و به‌طور رسمی مورد حمایت، تشویق و توسعه قرار نمی‌گیرد. یعنی داریم نسبت به مواهب و داشته‌هایمان کفران نعمت می‌کنیم.

پنجره جمعیتی

در حال حاضر، گروه سنی ۱۵ سال تا ۶۵ سال ما به میزانی رسیده است که به آن می‌گوییم پنجره جمعیتی. پنجره جمعیتی یک فرصت طلایی است، یک نیروی فزاینده و یک مومنتوم (Momentum) است. چون برای هر کشوری فقط در یک دوره اتفاق می‌افتد. این پنجره برای هر کشور و جامعه مشارکت، خلاقیت، اشتغال، کارآفرینی، توسعه، نقد، هنر، فکر، فرهنگ، مدنیت، و توسعه را در پی می‌آورد. به نظرم از این پنجره نیز خوب استفاده نمی‌کنیم و به تعبیر من، این‌ها منشأ چالش‌ها هستند. یعنی روندهایی که وجود دارند، هم‌داستان، هم‌زمان، هم‌افزا و هم‌گرا نیستند که نتیجه عقب‌ماندگی ساختارها و سیاست‌هاست.

تصور کنید در جامعه‌ای که تلگرام ممنوع است، ۴۰ میلیون کاربر دارد. معلوم نیست چه می‌خواهد بشود. چگونه می‌شود که ۴۰ میلیون نفر از جمله بنده، از تلگرام استفاده می‌کنیم، در حالی که می‌دانیم استفاده از آن مانند عبور کردن از چراغ قرمز و برخلاف سیاست‌های رسمی است. این فاصله ناشی از چیست؟

این کدام سیاست است و چیست؟ با وجود چنین مسائلی، تأمل و بازاندیشی در سیاست‌های رسانه‌ای دیده نمی‌شود.

در آخرین مطلبی که درباره اوقات فراغت مردم هر سه ماه از طرف مرکز آمار ایران ارائه می‌شود، دیدم که ایرانی‌ها در روز به‌صورت میانگین دو ساعت و ده دقیقه از وقت خود را صرف رسانه‌ها می‌کنند؛ از سیستان و بلوچستان تا آذربایجان غربی. ضریب نفوذ اینترنت نیز که در اواخر دهه ۱۳۷۰ حدود چهار درصد بود، در حال حاضر به ۸۰ درصد افزایش پیدا کرده است. چرا چنین شده است؟ این پرسش خیلی بزرگی است. اما در مقابل سیاست‌ها معکوس هستند.

دخالت‌هایی که از سوی قوا درباره قطع یا وصل اینترنت صورت می‌گیرد نیز از مشکلات وارده هستند. رسانه خیلی مهم است، به‌طوری که می‌گویند انقلاب مشروطه انقلاب تلگراف‌ها بود.

این اهمیت رسانه است که وقتی تلگراف به‌وجود می‌آید، مرجعیت بزرگ در جهان اسلام به‌وجود آمد. همان‌طور که درباره رادیو می‌گویند: اگر رادیو به ایران نیامده بود، نهضت ملی نمی‌توانست پیش برود. باسواد جمعیت شش سال به بالای کشور بیش از ۸۰ درصد است که به خاطر مبنایی بودن بحث، با کیفیت آن کاری نخواهیم داشت. برخی شهرهای ما تا ۹۵ درصد با سواد دارند و در کشور ۱۴ میلیون تحصیل‌کرده سطح عالی وجود دارد. در حالی که حدود ۱۰ میلیون بی‌سواد هم داریم. چگونه می‌شود یک جامعه، ۱۴ میلیون تحصیل‌کرده دوره عالی و ۱۰ میلیون نفر بی‌سواد داشته باشد؟ چنین جامعه‌ای در تحولات همگن نیست و قطبی و «پلاریزه» (Polarize) است، چون تغییرات مدیریت نمی‌شوند.

چرا مردم به تحصیل اهمیت می‌دهند و ۱۴ میلیون نفر تحصیلات عالی دارند؟ این یک تقاضای اجتماعی است که براساس پس‌زمینه‌های تمدنی و فرهنگی، پویایی‌های جامعه و تمایل خانواده‌ها برای سرمایه‌گذاری استانی روی فرزندان‌شان شکل گرفته است. پناه